



در میان پرده خون عشق را گلزارها

در میان پرده خون عشق را گلزارها
عاشقان را با جمال عشق بیچون کارها
عقل گوید : « شش جهت حدست و بیرون راه نیست . »
عشق گوید : « راه هست و رفته ام من بارها . »
عقل بازاری بدید و تاجری آغاز کرد
عشق دیده زان سوی بازار او بازارها
ای بسا منصور پنهان، ز اعتماد جان عشق
ترک منبرها بگفته، بر شده بر دارها 1
عاشقان درد کش را در درونه ذوقها
عاقلان تیره دل را در درون انکارها
عقل گوید : « پا منه، کاندلر فنا جز خار نیست . »
هین خمش کن، خار هستی را ز پای دل بکن
تا ببینی در درون خویشتن گلزارها
شمس تبریزی، تویی خورشید اندر ابر حرف
چون برآمد آفتابت محو شد گفتارها

مولانا جلال الدین محمد بلخی
به کوشش محمد رضا شفیع کدکنی

1 منبر رمز بلندی مقام و نقطه مقابل « دار » این دو را در ادب فارسی غالباً با یکدیگر به کار می روند
کرا منبر نسازد دار سازد کرا خرما نسازد خار سازد